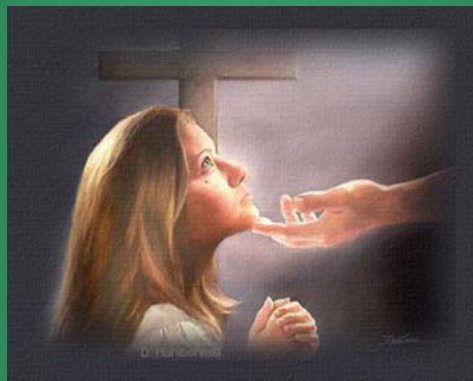


نيکی و بدی



لئوناردو داوینچی موقع کشیدن تابلو "شام آخر" دچار مشکل بزرگی شد، می بایست "نیکی" را به شکل عیسی و "بدی" را به شکل "یهودا" یکی از یاران عیسی که هنگام شام تصمیم گرفت به او خیانت کند، تصویر می کرد. کار را نیمه تمام رها کرد تا مدل های آرمانی اش را پیدا کند.



روزی در یک مراسم همسرایی، تصویر کامل مسیح را در چهره یکی از جوانان همسرا یافت. جوان را به کارگاهش دعوت کرد و از چهره اش اتودها و طرح هایی برداشت. سه سال گذشت. تابلو شام آخر تقریباً تمام شده بود؛ اما داوینچی هنوز بری یهودا مدل مناسبی پیدا نکرده بود.

کاردينال مسنول کليسا کم کم به او فشار مي آورد که نقاشي ديواري را زودتر تمام کند. نقاش پس از روزها جست و جو، جوان شکسته و ژنده پوش مستي را در جوي آبي يافت. به زحمت از دستيارانش خواست او را تا کليسا بياورند، چون ديگر فرصتي بري طرح برداشتن از او نداشت. گدا را که درست نمي فهميد چه خبر است به کليسا آوردند، دستياران سرپا نگه اش داشتند و در همان وضع داوينچي از خطوط بي تقوایي، گناه و خودپرستي که به خوبي بر آن چهره نقش بسته بودند، نسخه برداري کرد.



وقتي کارش تمام شد گدا، که ديگر مستي کمي از سرش پريده بود، چشمهايش را باز کرد و نقاشي پيش رويش راديد، و با آميزه اي از شگفتي و اندوه گفت: "من اين تابلو را قبلاً ديده ام!" داوينچي شگفت زده

پرسید: کی؟! گدا گفت: سه سال قبل، پیش از آنکه همه چیزم را از دست
بدهم. موقعی که در يك گروه همسرایی آواز می خواندم، زندگی پر از
روّیایی داشتم، هنرمندی از من دعوت کرد تا مدل نقاشی چهره عیسی
بشوم!